

درس‌ها و تجارب زنان «منطقه خودگردان شمال و شرق سوریه» (روژآوا)!

بهرام رحمانی

bahram.rehmani@gmail.com

آنچه در کردستان سوریه (روژآوا) تاکنون روی داده به راحتی می‌توان گفت یکی از الهام‌بخش‌ترین و هیجان‌انگیزترین تجربیات در خودحاکمیتی دموکراتیک تاکنونی عصر حاضر، آن‌هم در قلب گرایش‌های مذهبی، مردسالاری، ناسیونالیستی و میلیتارستی بوده است. در عین حال، یکی از مردمی‌ترین و فراجنسی‌ترین‌هاست که اغلب با انقلاب ۱۹۳۶ اسپانیا و زاپاتیستاها در چیاپاس مکزیک مقایسه می‌شود. و با این حال، مردمان بیرون از منطقه اندک چیزی از ابعاد متفاوت انقلاب حال حاضر در روژآوا می‌دانند و یا سازمان‌ها و احزاب سیاسی به دلیل دیدگاه‌های رقابتی کمتر به دستاوردهای روژآوا توجه کرده‌اند. و حالا این سرزمین انقلابی تحت حملات نظامی و سیاسی قرار دارد که تمامی هست و نیست آن به خطر افتاده است.

مقاله فوق به سیاست‌ها و سازمان‌دهی مردم روژآوا، به‌ویژه زنان می‌پردازد و دستاوردهای این منطقه را که از نظر سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مهم‌اند و برای کل کشورهای منطقه و تحولات آن‌ها و البته با در نظر گرفتن ویژه‌گی‌های بافت اجتماعی-فرهنگی و تفاوت‌های آن‌ها مفید هستند مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد.



مهر ماه سال گذشته، چهارمین دسته از دانشجویان دانشگاه روژآوا با برگزاری مراسمی در شهر قامشلو فارغ‌التحصیلی خود را جشن گرفتند. ۴۳۵ دانشجو در بخش‌های مختلف از این دانشگاه فارغ‌التحصیل شدند. فارغ‌التحصیلان از دانشکده‌های ادبیات کردی، هنرهای زیبا، علوم اجتماعی، ژئولوژی، تاریخ، جغرافیا، فیزیک و شیمی، مکترونیک، ارتباطات، پتروشیمی و مهندسی کشاورزی هستند.

در پی آغاز اعتراضات مردمی سوریه در سال ۲۰۱۱، که تحت عنوان «بهار عربی» در کشورهای منطقه راه افتاده است کردهای این کشور با پروژه موسوم به خودمدیریتی دموکراتیک به میدان آمدند. پروژه‌ای که حضور زنان، دموکراسی مستقیم از پایین به بالا، حق دفاع و حفاظت از محیط زیست از ارکان اصلی آن است. به علاوه پیکارگران این منطقه، راه سوم را در تحولات سوریه در پیش گرفتند. یعنی مستقل از دولت مرکزی و احزاب و سازمان‌ها مخالف آن و دولت‌های دخیل در تحولات داخلی سوریه، راه سوم و مستقلی را در پیش گرفتند. با صدای بلند اعلام کردند ما نمی‌خواهیم «ملت-دولت» به اصطلاح خودی به وجود آوریم و از سوریه جدا شویم بلکه تاکید کردند ما نحوه اداره و خودمدیریتی دموکراتیک را برای سراسر جامعه سوریه می‌خواهیم و تاکنون نیز بر این موضع خود باقی مانده‌اند.

در همین چارچوب هر پست کلیدی بین یک مرد و یک زن اداره می‌شود و حضور زنان در مناطقی که تحت کنترل نیروهای کرد و متحدان‌شان است بسیار پررنگ است. زن‌های کرد در انقلاب روژآوا و در جنگ با داعش وحشی نقش کلیدی داشتند. صدها زن در کوبانی، تل ابیض، منبج و رقه در جنگ با داعش جان باختند. برای دست یافتن به جامعه‌ای سالم و با ثبات و آزاد زن و مرد دوش به دوش هم حرکت کنند و در همه عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، امنیتی و دیپلماسی نقش برابر داشته باشند و تحقق چنین جامعه‌ای بدون حضور پررنگ زنان ممکن نیست.

اداره خودگردان روژاوا در سال ۲۰۱۴، در سه کانتون جزیره، عفرین و کوبانی اعلام موجودیت کرد. اداره خودگردان روژاوا بعدها به «اداره خودگردان روژاوا و شمال سوریه» و پس از آن با آزادسازی مناطق تحت اشغال داعش توسط «نیروهای دموکراتیک سوریه» با همکاری نیروهای ائتلاف علیه داعش، به «اداره خودگردان شمال و شرق سوریه» تغییر نام داد. بر اساس نظریه «کنفدرالیسم دموکراتیک» تاسیس شده و طرفدارانش می‌گویند که آلترناتیوی برای دولت در شکل متعارف آن است. نظریه مذکور را «عبدالله اوجالان»، رهبر «حزب کارگران کردستان (پ.ک.ک)» که ۲۷ سال است در ترکیه زندانی‌ست، بسط داده و محور آن «مشارکت جمعی در سیاست و اداره امور، برابری جنسیتی و حفاظت از محیط زیست» عنوان می‌شود.

در خاورمیانه‌ای که خشونت مردانه دولتی در قوی‌ترین حالت خود است، «ی‌پژ» تنها نیرویی است که به زنان اعتماد می‌بخشد. همان زنان جوانی که تازه استفاده از اسلحه را آموخته و در مقابل داعش جنگیده‌اند. در کوبانی، منبج، رقه، دیرالزور و... زنان در جنگ آموزش دیدند و هم فرمانده شدند. جامعه قدرت زن را دید و اعتمادش افزایش یافت. انقلاب زنان عرب نیز در این دوره شکل گرفت. از ابتدای انقلاب روژاوا، زنان کرد، عرب، سریانی، ارمنی، ترکمن به‌همراه هم مبارزه کردند. زندگی مشترک آزاد و وحدت دموکراتیک خلق‌ها عملاً به جرا درآمد. انقلاب روژاوا در سال چهاردهم با تلاش بزرگ و بهای سنگینی پابرجا مانده است. این انقلاب به اشکال مختلف تعریف شده، اما قوی‌ترین تعریف آن، انقلاب زنان در جغرافیایی مانند خاورمیانه که با مردسالاری، پدرسالاری، میلیتاریسم، جنسیت‌گرایی، ملی‌گرایی، مذهب‌گرایی و سرمایه‌داری محاصره شده، یک بحران شدید دولتی وجود دارد. در چنین منطقه‌ای انقلاب زنان، برخاستن و ریشه دواندن و رشد انقلاب آنان در این منطقه تیره و تاریک استیز و آزادی‌ستیز، معنا عمیقی دارد که نمونه‌های آن در تاریخ کمتر دیده شده است. انقلاب روژاوا، هم‌زمان انقلاب زنان است زانی که از سال ۲۰۱۲ تاکنون در تمامی عرصه‌های زندگی، از نیروهای خوددفاعی گرفته تا شوراهای مردمی، از کمون‌ها تا اداره خودمدیریتی، در سطح سهمیه ۵۰ درصدی و ریاست مشترک، خود را سازمان‌دهی کرده‌اند. یگان‌های زنان بودند که برای اولین بار در مقاومت کوبانی، داعش وحشی را شکست دادند.

زنان از ابتدای انقلاب روژاوا در صفوف مقدم آن بودند به‌طوری که در سال ۲۰۱۱ انقلاب آغاز شد، زنان جوان مرزها را با شور و شوق، به صف اول انقلاب پیوستند. اولین نهادی که در ماه‌های اولیه انقلاب تاسیس شد، «خانه زن» بود. پس از آن زنان به نیروهای خوددفاعی پیوستند و در ۴ آوریل ۲۰۱۳، برای اولین بار یگان‌های مدافع زنان (ی‌پژ) به‌طور رسمی تاسیس شد. حملات نیز آغاز شدند؛ ابتدا حکومت مرکزی سوریه، سپس جبهه النصره، ارتش آزاد و در نهایت داعش... داعش اولین ضربه سنگین خود را در کوبانی دریافت کرد و شکست خورد. نقش زنان در مقاومت کوبانی سرنوشت‌ساز بود. در وضعیتی که فرصت‌ها ناچیز بود، زنان روژاوا مقاومت فوق‌العاده‌ای از خود نشان دادند. زنان و جوانان انترناسیونالیست از سراسر جهان به این مقاومت پیوستند. داعش که وحشیانه‌ترین چهره نظام سلطه مردانه و مذهبی است، اولین و بزرگ‌ترین ضربه خود را از زنان در روژاوا خورد. این سرآغازی برای پایان این جریان بود.

بزرگ‌ترین نیروی انقلاب زن در روژاوا این است که زنان در هر عرصه‌ای از زندگی سازماندهی شده‌اند. در حوزه دفاع فیزیکی، یگان‌های «ی‌پژ» وجود دارد که در جهان منحصر به فرد است؛ در حوزه دفاع ایدئولوژیک، آکادمی‌های زنان وجود دارد؛ در حوزه فرهنگ، مبارزه برای دفاع از فرهنگ زنانه وجود دارد که هسته اصلی جامعه دموکراتیک و طبیعی است. در عرصه‌های سیاست و اقتصاد، سیستم ریاست مشترک و سهمیه ۵۰ درصدی وجود دارد که زن در آن به شدت نمایندگی می‌شود. در اداره خودمدیریتی که در سال ۲۰۱۴ تاسیس شد، ریاست مشترک اجباری شد. قوانین زنان تصویب شدند و یکی از اولین بندهای پیمان اجتماعی این‌گونه تعریف شد: «آزادی زن، معیار اساسی این خودمدیریتی است.» این پیمان در سال‌های ۲۰۱۶، ۲۰۲۰ و اخیراً در دسامبر ۲۰۲۳ به‌روزرسانی شد. شورای زنان شمال و شرق سوریه، که در سال ۲۰۱۹ تاسیس شد، به‌عنوان یک سازمان چتری برای تمام سازمان‌های زنان، قوانین زنان را تدوین می‌کند، دیوان‌های عدالت را ایجاد می‌نماید و بر برابری جنسیتی اجتماعی نظارت می‌کند.

امروز زنان از کمون‌ها تا شوراهای مردمی، از پایه تا بالاترین سطح مدیریت، با سهمیه ۵۰ درصدی و سیستم ریاست مشترک حضور دارند این تغییر و تحول اجتماعی، سیاسی و فرهنگی یک‌باره رخ نمی‌دهد؛ به آموزش، تلاش و مبارزه و سازمان‌دهی و سخت‌کوشی نیاز است. همه این‌ها در شرایط جنگی و خطرات و تهدیدات دایمی انجام شد. پس از حملات داعش، اشغالگری ترکیه آغاز شد. کانتون عفرین در سال ۲۰۱۸، سرکانی و گرسپی ۲۰۱۹، توسط ارتش اشغالگر ترکیه و گروه‌های سوری تروریستی حامی ترکیه اشغال شدند. به ویژه عفرین، پس از اشغال به مرکز پاکسازی اتنیکی و نسل‌کشی زنان تبدیل شد.

اداره خودگردان شمال و شرق سوریه متعلق به همه است. و این تنها یک شعار نیست، سطح مشارکت عرب‌ها و دیگر ملیت‌های کوچک و بزرگ در مجلس دموکراتیک سوریه و نیروهای دموکراتیک سوریه به روشنی بیانگر این مسئله است. در زمان حمله ارتش ترکیه به «گریسپی»

و «سریکانی»، مردم عرب حتی بیش‌تر از کردها در برابر این حمله ایستادگی کردند و شمار زیادی از آن‌ها به صفوف نیروهای دموکراتیک سوریه پیوستند.

«مجلس دموکراتیک سوریه» (م.س.د) در سال ۲۰۱۵ در شهر «دیرک» تأسیس شد. م.س.د به عنوان چتری برای سیستم خودگردان شمال و شرق سوریه و نیروهای دموکراتیک سوریه (ق.س.د) عمل می‌کند و وظیفه‌اش انجام مذاکرات و پیشبرد روابط دیپلماتیک با نیروها و جریان‌های سیاسی داخلی و همچنین دولت‌های خارجی است. این مجلس از اعضای انتخابی در مجلس‌های قانون‌گذاری و شوراهای اجرایی مناطق فدرال و کانتون‌های زیرمجموعه آن‌ها تشکیل می‌شود.

کانتون‌ها در شمال و شرق سوریه مجالس قانون‌گذاری و شوراهای اجرایی مختص به خود را دارند. این مجالس‌ها و شوراهای از نماینده‌های شهرهای مختلف هر کانتون تشکیل می‌شود، آن‌ها برگزیدگان انتخابات در کمون‌های مختلف هر شهر هستند. کمون‌ها کوچک‌ترین واحد تصمیم‌گیری در اداره خودگردان به شمار می‌آیند. این کمون‌ها در جلسات هفتگی امور سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اجتماع خود را به شور می‌گذارند و تصمیمات اتخاذشده در این جلسات را از راه کمیته‌های مختلف به اجرا درمی‌آورند.

جامعه سوریه متنوع است. از اقلیت‌های ملی و اثنیکی و مذهبی کرد، عرب، سوریانی، ترکمن، ارمنی، چرکز، علوی، سنی، زرتشتی، ایزدی و... تشکیل شده است. با این حال، حکومت سوریه همواره کوشیده بود با سیاستی شوونیستی این تنوع را از بین ببرد یا در میان بخش‌های مختلف آن آشوب و اختلاف ایجاد کند. حکومت بعث در تلاش بود که به کردها بفهماند عرب هستند، بشار اسد هنوز هم به کردها می‌گفت: «کردهای عرب». هیچ حقی برای آن‌ها قائل نیست و وجودشان را انکار می‌کند. حکومت سوریه این رویکرد را مخصوصاً در مورد کردها با شدت بیشتری دنبال کرده بود، حتی گاهی به تلاش برای نابودی فیزیکی کردها هم اقدام کرده است. دولت سوریه در سیاست «کمر بند عربی» روستاهای کردنشین مرزی را خالی از سکنه و به جای آن‌ها دیگر شهروندان را ساکن کرد. آن‌ها هنوز هم همین‌طور فکر می‌کنند. تشکیل کمون‌ها باعث مشارکت فعال همگانی در امور خرد و کلان جامعه و جهشی اساسی در بافت عشیره‌ای سابق در این مناطق شده است. بر اساس نظریه «کمونالیسم» از «مورای بوکچین»، نظریه‌پرداز آمریکایی، که عبدالله اوجالان با الهام از او کنفدرالیسم دموکراتیک را تئوریزه کرده است، تشکیل کمون‌ها در جامعه یکی از قدم‌های اساسی برای مقابله با «دولت-ملت» است.

«بیانیه کنفدرالیسم دموکراتیک کردستان» که اوجالان در مارس ۲۰۰۵ منتشر کرد فراخوانی است برای ایجاد یک «ساختار کمونال-دموکراتیک» مبتنی بر جامعه طبیعی که در آن «تصمیمات اجرایی اصلی از آن مجلس روستا، محله و شهر و نمایندگان آنان است.» اداره خودگردان سوریه با سه اقلیم فدرال «فرات»، «جزیره» و «عفرین» که به ترتیب از ۶ کانتون کوبانی و گریسی، قامیشلو و حسکه، عفرین و شهبای تشکیل شده‌اند، در حالی به حیات خود ادامه می‌دهد که کانتون عفرین تحت اشغال شبه‌نظامیان وابسته به ترکیه و برخی کانتون‌های دیگر در معرض تهدید اشغال توسط حکومت سوریه و دولت ترکیه قرار دارند.

قبل از «انقلاب روژآوا» و تحت حاکمیت حکومت سوریه، زنان و مسائل مربوط به زنان از فضای سیاسی سوریه غایب بود. احزاب سیاسی موجود توجهی به مسائل زنان نداشتند. در سوریه تنها یک سازمان وجود داشت که در راستای منافع زنان فعالیت می‌کرد؛ اتحاد زنان سوری. این سازمان تحت کنترل حکومت سوریه بود و اگر کسی می‌خواست به این سازمان ملحق شود، باید ابتدا عضو حزب بعث می‌شد (از مصاحبه با آسیه عبدالله). در واقع هیچ سازمان مستقل و یا حزب سیاسی وجود نداشت که از حقوق زنان دفاع کند. در این شرایط سازمان‌ها و احزابی در شمال سوریه شروع به فعالیت کردند که منجر به افزایش آگاهی در مورد حقوق زنان و در نتیجه مشارکت زنان در فضای سیاسی و اجتماعی شدند.



زمانی دراز برای آماده‌سازی انقلاب روژآوا سپری شده بود. جالب آن است که خیلی‌ها فکر می‌کنند انقلاب روژآوا یک شبه روی داد، در صورتی که اصلاً این‌طور نبود. این جامعه یکپهویی از غیب پدید نیامد، این‌طور نبود که بگویند «راستی این هم اندیشه ایست، بیایید امتحانش بکنیم.»

به عکس، سال‌ها زمان برد، از همان زمان که زیر سرکوب حکومت خطب‌بعث به رهبری حافظ اسد بودند. در امتداد مرز جنوب شرقی ترکیه جایی که رهسپار اجرای چیزی شدند که امروز فلسفه کنفدرالیست دموکراتیک نامیده می‌شود، رفته‌رفته و قدم‌به‌قدم این اندیشه را مطالعه کردند و این الگو را پر و بال دادند.

گرچه سازماندهی اقتصادی ضدسرمایه‌داری و کمونی و یا تحقق یک جامعه سوسیالیستی در روژاوا کامل نیست و اشکالات و کمبودها و موانع زیادی هم دارد، با این وجود بیش از ۲۰۰ هزار تعاونی و هزاران کمون و کالکتیو مختلف آن‌جا حضور دارند که در سراسر منطقه روژاوا فعالیت دارند. از این نمونه‌ها، حتی تا آن‌جا که به روستاها مربوط است کمون‌های روستایی هستند و به شکل کالکتیوهای زنان و تعاونی‌های کشاورزی، احشام، نیرو، غذاهای کنسروی، پوشاک، نانوايي، مبلان و تعمیرات خودرو است.

قابل توجه‌ترین جنبه اقتصاد کمونی روژاوا، توانایی آن به پدیداری تحت شرایط جنگ و تحریم است. هرگز نمی‌توانستیم تصور کنیم که یک شبکه نامتمرکز، نیاز مبنا و متنوع از تعاونی‌ها و کمون‌ها می‌تواند در چنین شرایطی و در بافت اجتماعی و فرهنگی روژاوا ریشه بدواند، جایی که حتی حاکمیت بر مواد غذایی و حتی معاش روزانه میلیون‌ها انسان در خطر است.

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های زندگی در روژاوا شکل‌های مستقیم و مشارکتی دموکراسی است.

هسته انقلاب روژاوا این اندیشه کنفدرالیسم دموکراتیک است مبتنی بر این اصل که تمام قدرت از پایین به بالا می‌رود - کاملاً مخالف با روشی که امور در هر جای دیگر دنیا انجام می‌گیرد، به استثنای زاپاتیستاها در چیاپاس. اندیشه از این قرار است که جامعه قدرتمندترین و سالم‌ترین است، و مردم زمانی که احساس می‌کنند تصمیمات موثر بر زندگی‌شان از اجتماع می‌آید نه از جانب برخی نمایندگان منتخب که ادعای آگاهی از بهترین‌ها برای جامعه را دارند، بهترین احساس را خواهند داشت.

مردمی که در نشست‌ها، سمینارها و مجالس محلی گرد هم می‌آیند، و کار را از همان سطح محلی شروع می‌کنند - واحد اساسی عبارت است از کمون محلات - و درباره انواع چیزهای موثر جامعه و محل زیست و زندگی خودشان به گفت‌وگو می‌نشینند، تبادل نظر می‌کنند و درباره همه چیزهایی درباره عبور و مرور تا نیازهای مرتبط با برق و دسترسی اینترنتی - خلاصه هر چیزی که در سطح محلی روی می‌دهد از جمله توسعه اقتصادی و حفظ امنیت و غیره. آن‌ها با هم تصمیم می‌گیرند، اغلب توأم با وفاق و همدلی، گاهی البته با رای‌گیری، و در نهایت درخواست می‌کنند موضع‌شان در خصوص یک مسئله خاص در سطح بالاتر از سوی یک نماینده نمایندگی شود.

اگر این نمایندگان اندیشه‌های گروه خود را به‌خوبی نمایندگی نکنند فراخوانده می‌شوند. این یعنی مردم در هر سطحی یک صدای مستقیم یک رای مستقیم دارند.

در هر مورد، نمایندگان تحت کنترل اجتماع، یا در برخی موارد شوراهای خود، هستند و این وضعیت تا خود گروه‌های کنفدرالی که جمع می‌شوند و درباره سیاست یک منطقه کلی تصمیم می‌گیرند صدق می‌کند. تمام سیاست‌ها بازتابنده شوراها و کمون‌های کوچک‌ترند، و گرچه مردم همیشه به دقت همانی را که می‌خواهند شاید به دست نمی‌آورند، دست‌کم همه‌شان صاحب صدا هستند و همیشه بحث و مناظره برقرار است.

جتنی همسایه‌ها با هم نشست دارند و همدیگر را چهره به چهره می‌شناسند. این یک تاثیر عمیق بر حسب هماهنگ‌سازی مجدد روابط در میان مردم و با گرایشات سیاسی و ملیت‌ها و مذاهب مختلفی دارد که در گذشته تحت حکومت حزب بعث به جنگ با یکدیگر تحریک می‌شدند. یکی از روش‌هایی که مردم را دور از هم نگه می‌داشتند و نفاق ملی و مذهبی و جنسیتی می‌انداختند.

آن‌چه در این زمینه مهم است همین احساس قدرت مردم است، این احساس که می‌توانند در زندگی خود و همسایگان و هم‌شهری‌های خود تفاوت ایجاد کنند. جامعه به‌طور جمعی به برنامه‌ای رسیده دایر بر نحوه دسترسی به مردم، نحوه مطلع‌سازی مردم، نحوه کار با دیگر کمیته‌ها و غیره. مردم با یکدیگر و در مشکلات عمومی جامعه‌ای که در آن به سر می‌برند مستقیماً دخیل هستند و نیرو می‌دهند و نیرو می‌گیرند.

هم در مناطق روستایی و هم در مناطق شهری شاهد مجلس‌هایشان هستیم. هزاران کمون روستایی و شهری در سراسر روژاوا فعالیت دارد، و اعضای این کمون‌ها مرتب جلسه دارند تا تصمیمات جمعی را در خصوص محیط پیرامون‌شان اتخاذ کنند.

هر یک از مجالس تفاوت‌هایی دارد و بزرگ‌ترین تفاوتی که می‌توانید ببینید از روستا به شهر است، همان‌طور که مجالس در تشکیلات شهری بیش‌تر گرایش به اعضای سکولار دارند در حالی که در برخی مجالس روستایی مذهب تاثیرگذار است. مثلاً در یک ناحیه روستایی، گاهی مردها و زن‌هایی را می‌بینیم که جدا از هم نشسته‌اند.

در شهرها عموماً وضعیت فرق دارد، و هر چه سطوح بالاتر می‌شود زن و مرد در کنار هم هستند. البته همیشه روسای مشترک که یک مرد و یک زن هستند کنار هم می‌نشینند.

هیچ روش یکپارچه‌ای برای تصمیم‌گیری یا حل اختلافات یا تعارضات وجود ندارد. هیچ توافق یکپارچه‌ای نیست که چه‌طور باید طی آن در تمام نواحی به وفاق دست یافت، یا تصمیم‌گیری اکثریت روی دهد. به عکس، در هر جا، بنا به موقعیت مشخص تصمیم‌گیری می‌شود.

در برخی موارد، موضوعات مجادله برانگیز است و آن وقت مردم تصمیم می‌گیرند به رای اکثریت مراجعه کنند یا تصمیم را به بحث‌های بیش‌تر موکول کنند تا وفاق حاصل شود. این شبیه به راهی است که زاپاتیستاها می‌روند، هیچ نقشه کلی و از پیش تعیین شده در کار نیست و این شرکت‌کنندگان هستند که نحوه پیشرفت کارها را تعیین می‌کنند. و زمانی که تصمیمات اتخاذ شد و وفاق حاصل آمد، می‌توانی ببینی مردم احساس آرامش می‌کنند و این همان چشمه جاری انقلاب مردمی است، پس مردم، هموار تاکید دارند: «زنده باد انقلاب ما»!

یکی از بزرگ‌ترین گام‌های انقلاب در روژآوا گستردن موضوع جنسیت‌ها به تمام بخش‌های حیات و مناسبات اجتماعی است. زنان فعالانه در سازمان‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی، و مدنی ترکیب جنسیتی است در حالی که هم‌زمان روایت‌های صرفاً زنانه از تمام سازمان‌ها را نیز دارند. برای نمونه، دفاتر «اقتصاد عمومی» در هر شهر وجود دارد و این دفاتر به‌عنوان شعبه‌های خودگردان مسئول هماهنگی‌های اقتصادی در سطح محلی عمل می‌کنند. تمام این دفاتر دارای دو رییس، یک مرد و یک زن، هستند و مردان و زنان دست‌کم ۴۰ درصد هر یک از عضویت‌های کلی این دفاتر را رقم می‌زنند. در عین حال دفاتر «اقتصاد زنان» در هر شهر وجود دارد و همان عملکرد را دارند اما فقط از زنان تشکیل شده‌اند و تعاونی‌ها و کالکتیوهای زنان را هماهنگ می‌کنند.

این دو سازمان به‌طور مشابه و هماهنگی با هم کار می‌کنند، با این حال یک ائتلاف ساختاری اساسی میان آن‌ها وجود دارد. شعبه‌های زنان بر شعبه‌های عمومی دارای قدرت وتو هستند، اما برعکس آن ممکن نیست. این اصل برای تمام زمینه‌های دیگر مانند سازمان‌های سیاسی و اجتماعی هم مصداق دارد. زنان دارای سازمان‌های خود هستند، نه به عنوان احزاب پیش‌تاز که جامعه را از بالا به پایین شکل دهند بلکه به‌عنوان حامیان و رهبران انقلاب روژآوا. این نقش پیش‌تاز را می‌توان حتی در نحوه راه رفتن، حرف زدن و سازماندهی زندگی روزانه زنان هم دید.

در روژآوا، هنوز زنان هستند که روسری می‌بندند، گرچه در این‌جا کم‌تر از بسیاری جاهای دیگر در منطقه به روسری بر می‌خورند. اما از روسری مهم‌تر شیوه‌ای بود که زنان خودشان را نگه می‌داشتند، شیوه‌ای که عمل می‌کنند. همنی زنان با اعتماد به نفس گام برمی‌دارند، در مجالس منتظر نمی‌مانند اول مردها حرف زدن را درباره موضوعی خاص شروع کنند.

برای مثال، در همه کشورهای منطقه به دلایل تاریخی دست بالا داشتن گرایش‌های مردسالاری و مذهبی، سیاست‌ها و ذهنیت‌های محافظه‌کار و مردسالار حاکم است. اما در روژآوا، زنان با قدرت و جرات بی‌سابقه حرکت می‌کنند و در همه امور جامعه‌شان فعالانه دخیل هستند.

زنان روژآوا، همواره تاکید دارند: «ما هرگز به عقب برنمی‌گردیم، این جایی ست که می‌مانیم، هرگز به عقب برنمی‌گردیم.» «قصد داریم آینده خودمان را بسازیم، و خیال‌تان راحت، هیچ راه دیگری پیش روی ما نیست مگر رهایی تمام و کمال زنان و کل جامعه.»

بدین ترتیب، جنبش زنان در روژآوا به معنای واقعی قدرتمند است. از نظر تئوریک هم با این واقعیت مواجه می‌شویم و طبق قانون اساسی روژآوا، باید ۴۰ درصد برابری جنسیتی در درون تمام هیات‌های سیاسی رعایت شود.



سازمان‌هایی که بعد از «انقلاب روژآوا» تاسیس شده‌اند. بعد از «انقلاب روژآوا»، سازمان‌های مختلفی تاسیس شدند که باعث افزایش آگاهی اجتماعی در مورد حقوق زنان و همچنین افزایش مشارکت زنان کُرد در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی شدند. در واقع سازمان‌هایی که در

طول این پروسه انقلابی ایجاد شده بودند، به عامل مهمی در ادامه این پروسه تبدیل شدند. مهم‌ترین سازمان‌هایی که بعد از «انقلاب روژآوا» تاسیس شدند در دو مقوله طبقه‌بندی می‌شوند: سازمان‌های نظامی و سازمان‌های دفاع از حقوق زنان.

نیروهای نظامی آن‌ها-از جمله نیروهای دموکراتیک سوریه، YPG و YPJ به‌عنوان یگان ویژه زنان است.

نیروهای نظامی: در طول مبارزات پ‌ک‌ک در شمال سوریه، فلسفه‌ای گسترش پیدا کرد که تاکید می‌کرد که همه افراد و به‌خصوص زنان باید بتوانند از خود دفاع کنند. با این فلسفه، زنان کُرد در بخش‌های مختلف نیروهای نظامی سازماندهی شدند از جمله یگان‌های مدافع زنان (ی.پ.ژ)، نیروی پلیس زن، و نیروی امنیتی (ه.پ.ج).

یگان‌های مدافع زنان (ی.پ.ژ): مهم‌ترین مشخصه مبارزات زنان کُرد در شمال سوریه، تاسیس یگان‌های نظامی مختص به زنان است. یگان‌های مدافع زنان به همراه یگان‌های مدافع خلق (ی.پ.گ). یگان‌های مدافع زنان، به‌عنوان نیروی نظامی مختص به زنان در سال ۲۰۱۳، در منطقه عفرین در شمال سوریه تاسیس شد. اگرچه بیش‌تر سازمان‌های زنان در شمال سوریه، زیر چتر کنگره ستار فعالیت می‌کنند، اما یگان‌های مدافع خلق از کنگره ستار مستقل است. در این آکادمی، بعد از دو ماه آموزش فشرده، داوطلب‌ها تبدیل به کادر می‌شوند و به جاهایی که ضرورت دارد و از جمله به جبهه جنگ اعزام می‌شوند.

«زنان در یگان‌های ی.پ.ژ و هم‌چنین پلیس زنان ثابت کردند که برخلاف آن چیزی که جامعه به ما القا کرده است زنان موجودات ضعیفی نیستند، بلکه به حدی قدرتمند هستند که از زنان و هم‌چنین از تمام روژآوا دفاع کنند. در نتیجه برای بقیه زنان آسان‌تر بود که به این نیروهای مبارز ملحق شوند.» این‌ها گفته‌های یکی از فرماندهان ی.پ.ژ در آکادمی نظامی در کوبانی است.

«نیروی پلیس زن»: پلیس زن در سال ۲۰۱۲ تاسیس شد. اساس تاسیس این سازمان این است که زنان را قادر سازد که حتی در مواقعی که جنگ و بحران وجود ندارد از خود دفاع کنند.

بنابراین در هر شهری یک مرکز پلیس زنان تاسیس شده است که با مراکز دیگر در شهرهای دیگر در ارتباط هستند. پلیس زنان به‌همراه یگان‌های مدافع زنان، با تمرکز بر مسئله برابری جنسیتی و مسائل زنان، به آموزش ایدئولوژیکی مردم در روژآوا یاری می‌رسانند. هدف از این سازمان‌ها، نه انتقام (از نیروهای متخاصم)، بلکه دفاع از تمامی جامعه است.

نیروی امنیتی (ه.پ.ج- هیزی پاراستنی جوهری): در طول جنگ با داعش، آکادمی‌هایی در شمال سوریه تاسیس شد که آموزش‌های نظامی را برای داوطلبان ارائه می‌دادند. در این آکادمی‌ها، داوطلبان در مدت زمان کم‌تر از یک هفته، برنامه‌های آموزشی نظامی اولیه را می‌گذرانند. بعد از این آموزش‌ها، داوطلبان به نیروهای امنیتی (هیزی پاراستنی جوهری) ملحق می‌شدند تا از خیابان‌ها و محلات دفاع کنند. این نیروها هم‌چنین در نقاط مختلف شهر، ایست‌های بازرسی ایجاد کرده بودند تا از نفوذ نیروهای داعش به درون شهرها جلوگیری کنند. این آکادمی‌ها از طریق برنامه‌های کوتاه و ساده، به زنان و مردانی که هیچ گاه از تفنگ استفاده نکرده بودند آموزش می‌دادند که چه‌طور از شهرها محافظت کنند.

«مردم در داخل کمون‌ها باید یاد قادر باشند در شرایط حساس و بحرانی از خودشان دفاع کنند. زیرا در این شرایط، زمان می‌برد که متوجه شویم که چه کسی دشمن است و از چه نقاطی می‌خواهند به ما حمله کنند. در نتیجه زنان آموزش می‌بینند که چگونه از تفنگ استفاده کنند. هزاران زن در روژآوا، به‌عنوان هیزی پاراستنی جوهری آموزش دیدند.» این‌ها گفته‌های هه‌فال نه‌وین، سخن‌گوی کنگره ستار در قامیشلو است. حضور زنان در صف مقدم جنگ، در سنگرها و ایست‌های بازرسی در درون شهرها باعث شد که زنان بیش‌تری به نیروهای نظامی در شمال سوریه بپیوندند.

سازمان‌های دفاع از حقوق زنان: بعد از شروع جنگ داخلی در سوریه، سازمان‌های مختلفی در شمال سوریه به منظور دفاع از حقوق زنان و مبارزه با خشونت علیه زنان تاسیس شد. از جمله خانه زنان، سازمان سارا، سازمان زنان آزاد در روژآوا.

خانه زنان: این سازمان به‌صورت رسمی در سال ۲۰۱۱ تاسیس شد. بنا به گفته یکی از زنان فعال در این سازمان، تمام مسائل مربوط به زنان و کودکان در این سازمان بررسی می‌شود. از جمله: خشونت خانگی، ازدواج اجباری، چند همسری، ازدواج کودکان، مسائل مربوط به طلاق و وراثت. هدف اصلی این سازمان، دفاع از حقوق زنان و کودکان به منظور ایجاد جامعه‌ای است که در آن زنان و مردان با هم برابر هستند. این سازمان در تلاش است که زنان بتوانند مستقل از مردان خانواده باشند و آزادانه بتوانند در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی شرکت کنند. زنانی که در این سازمان فعالیت می‌کنند قبلاً در کنگره ستار آموزش دیده‌اند.

سازمان سارا: این سازمان در سال ۲۰۱۳ تاسیس شد. هدف اصلی این سازمان، مبارزه با خشونت علیه زنان از طریق افزایش آگاهی اجتماعی در مورد حقوق زنان در جامعه است. بر اساس گفته‌های مونا عبدالسلام که در سازمان سارا در شهر قامیشلو فعالیت می‌کند «اگرچه افراد با دیدگاه‌های سیاسی مختلف در این سازمان فعالیت می‌کنند، همگی در مورد حقوق زنان و قانون جدید حمایت از زنان، توافق نظر دارند و بر اساس این قانون جدید فعالیت می‌کنند.» بر اساس قانون جدیدی که در سال ۲۰۱۴ در شمال سوریه تصویب شد، تمامی اشکال خشونت

علیه زنان از جمله چندهمسری، ازدواج کودکان، قتل ناموسی و... ممنوع و غیرقانونی اعلام شد. طبق این قانون، هر نوع خشونت علیه زنان پیگرد قانونی دارد.

سازمان زنان آزاد در روژآوا: این سازمان در سپتامبر ۲۰۱۴، و با شعار "زن، اساس جامعه است" تاسیس شد. هدف اصلی این سازمان، بهبود شرایط زندگی همه زنان در شمال سوریه، صرف نظر از قومیت آنان است. مهم‌ترین برنامه‌های این سازمان به این ترتیب است: بهبود اوضاع اقتصادی برای تمامی زنان و کودکان در شمال سوریه از طریق فراهم کردن کار برای زنان، برگزاری سمینارها و کلاس‌های آموزشی در مورد حقوق زنان، ارتقای وضعیت سلامتی زنان و... (برگرفته از پلتفرم این سازمان)

همان‌طور که مارکس پیش‌بینی می‌کرد، با توجه به هشدار صریح خود مبنی بر اینکه وضعیت بشریت را می‌توان طبق نحوه رفتار با زنان سنجید، انقلاب‌ها بدون رهایی زنان نمی‌توانند تا بی‌نهایت حفظ شوند و این را بارها و بارها شاهد بوده‌ایم. جنبش فمینیستی ضدمارکسیستی زمانی اعتبار پیدا کرد که توانست نشان دهد حتی پس از گذشت دهه‌ها از انقلاب، برای مثال در اتحاد جماهیر شوروی، چین و کوبا، زنان نتوانسته‌اند به رهایی قابل توجه بیش‌تری در نسبت با جهان صنعتی سرمایه‌داری دست پیدا کنند. درحالی‌که بسیاری از مقررات قانونی در قوانین اساسی سوسیالیستی در حمایت از برابری جنسیتی گنجانده شده‌اند، برابری نژادی اغلب عقب‌مانده است و زنان بومی و اقلیت نژادی را ناراضی کرده است. (رندال، ۲۰۰۹) باین‌حال، نابرابری زیادی در سطح غیررسمی و در مناطقی وجود دارد که قانون نمی‌تواند حاکم باشد، مانند باورها و ارزش‌ها که بر فضاهای کار و خانواده تاثیر می‌گذارند. تقسیم کار در سراسر دولت‌های سوسیالیستی ادامه داشته است، به‌طوری‌که زنان به سمت حرفه‌های سنتی مردانه کشیده می‌شوند، اما برعکس، مردان نقش‌های سنتی زنانه به‌ویژه کارهای خانگی را بر عهده نمی‌گیرند. به‌نظر می‌رسد صرف‌نظر از ساختار اقتصادی جامعه، همراهی زنان با مراقبت‌های خانگی همچنان ادامه دارد.

بدون تردید قدرت جزء لاینفک سیاست و علم سیاست است. در دوران مدرن از هابز گرفته تا فوکو تمامی اندیشمندان سیاسی بر این تلاش بوده‌اند تا تحلیل‌های تئوریک خود را حول این عنصر حیاتی و مبهم سامان دهند. شاید بیراهه نباشد که بگوییم مدرنیته با فلسفه کانت حول محور انسان و مکانیک نیوتنی حول محور جهان و قدرت هابزی حول محور بافت اجتماعی شکل گرفته است. برای هابز قدرت مفهومی انباشته شده و لذا به مثابه یک ابزار است. ابزاری که عاملین به آن باید همچون کلیدی در دست داشته باشند و بتوانند در موقع مقتضی با بکارگیری آن چاره‌ساز بن‌بست‌ها شوند. علاوه بر این قدرت به مثابه توانمندی قادر است تا با ایجاد ترس بر امیال نامحدود آدمیان را کنترل کند. چنین قدرتی در نهایت عاملی بازدارنده و به‌مثابه ابزار سلطه در مواقع ضروری وارد صحنه تعاملات اجتماعی خواهد شد. تعاملاتی که در حالت عادی نیازی به حضور مستقیم آن ندارند.

چنین دیدگاهی در مورد قدرت، قدرت به‌مثابه توانایی و عنصری کمی که می‌تواند اراده آدمی را بر جهان اجتماعی تحمیل نماید، ریشه در چهارچوب معرفتی عصر جدید دارد. عصری که با دکارت فاعل‌شناسان را به‌عنوان عنصری مستقل از دنیای مادی به عرصه آورد و سپس با کانت برای آن نقشی اساسی در سامان دادن به جهان قائل شد. انسان مدرن در واقع جهان را به‌نحوی ریاضی‌گونه تصویر می‌کند و با مکانیک نیوتنی چهارچوب مفهومی خود را بر آن بار می‌نماید. هابز در مرکز این نگرش قرار دارد. او به کمک سه سامان هندسه اقلیدسی، مکانیک گالیله‌ای- نیوتنی و زبان به نوعی تصویرگر جهان اجتماعی شد. یعنی نگاه مکانیکی به قدرت و اعتقاد به توانمندی آن در ساماندهی جهان بر مبنای نوعی اراده‌گرایی است.

مفهوم هابزی از قدرت با وجود تطور و تحولاتی که تاکنون داشته هنوزهم تداوم دارد. بدین معنی که هنوز هستند کسانی که قدرت را به‌معنای توانایی صرف و کمی تقلیل می‌دهند که استیون لوکس در تقسیم‌بندی خویش از آن به‌عنوان قدرت تک بعدی نام می‌برد که بر پایه این مدل در بحث از قدرت باید نخبگان حاکم را مورد توجه قرار داد. کسانی که قدرت بلاواسطه را همچون ابزاری در اختیار دارند و هر طور که بخواهند آن را بکار می‌گیرند. این مدل از قدرت مکانیکی و متکی بر علیت است و بیش‌تر در قالب بالاترین مقام یا حاکمیت مطرح می‌شوند.

خود لوکس مدل قدرت سه بعدی را مطرح نمود. در این مدل اعمال قدرت شکلی نامرئی به خود می‌گیرد. سیطره بر امیال و اذهان افراد آن‌ها را به جهتی سوق می‌دهد که اقلیت صاحب قدرت خواهان آنند. در واقع عامل ذهنی نقشی تعیین کننده در این مدل دارد.

دیدگاه استیون لوکس به‌قدرت همراه با نظرات گرامشی، آلتوسر و مکتب فرانکفورت روزه تازه‌ای در تحلیل قدرت گشود. دیگر عامل سلطه و قدرت تنها در دستگاه‌های سرکوب بازتولید و اعمال نمی‌شود. گرامشی بحث دستگاه‌های ایدئولوژیکی که قدرت را بازتولید می‌کند به میان آورد. و آلتوسر نیز این بحث را با بازخوانی کتاب سرمایه مارکس و با نگاهی عینی و ضد فلسفی تعمیق بخشید و سوژگی و استیضاح سوژه را در فرماسیون‌های اجتماعی سیاسی قدرت سرمایه‌داری به میان آورد. اندیشمندان مکتب انتقادی فرانکفورت گامی پیش‌تر نهادند و بدون

این که بر نهادهای رسمی دولتی تمرکز کنند قدرت را تنها در جامعه موسوم به جامعه مدنی جست‌وجو می‌کردند. مفاهیمی مانند از خود بیگانگی، شیئی گشتگی، صنعت فرهنگ و تک ساحتی شدن انسان که توسط مکتب فرانکفورت مطرح شد ناشی از همین نگاه بود. قدرت مفهومی است که در بیش‌تر علوم طبیعی، کلامی، فلسفی و انسانی مورد توجه قرار گرفته است، ولی در علوم اجتماعی و سیاسی طبعاً اهمیت ویژه و جایگاه محوری دارد. علما و اندیشمندان هر گروه از زاویه خاصی به توضیح مفهوم قدرت پرداخته‌اند، بعضی با دید طبقاتی به قدرت نگریسته‌اند، برخی دیگر با توجه به آثار قدرت، آن را توضیح داده‌اند و گروهی قدرت را با قابلیت تطبیق داده‌اند که هیچ‌کدام از آن‌ها خالی از ایراد نیست. در مورد قدرت سیاسی، بعضی از جامعه‌شناسان سیاسی به بیان حدود و قیود قدرت اهتمام کرده‌اند و به بیان تفاوت میان قدرت در جوامع ساده و پیچیده و قدرت در جوامع عام و خاص پرداخته و به خصیصه نهادیافتگی قدرت اشاره کرده‌اند. در این نوشتار هر یک از زمینه‌های فوق بررسی و به نکات قوت و ضعف آن‌ها اشاره شده است.

سرانجام، سعی شده مفهومی از قدرت ارائه شود که همه انواع آن را دربرگیرد و سپس با بیان ویژگی‌ها، انواع مختلف قدرت متمایز گردد و در نهایت بحث در مورد قدرت سیاسی است.

کارل مارکس معتقد بود که برای فلسفه‌ورزی به نحو درست، باید نظریه‌هایی بسازیم که جزئیات واقعی زندگی مردم را در بر بگیرد؛ یعنی «نظریه» را باید به‌طور کامل با «عمل» پیوند دهیم، نه این که صرفاً در فضایی انتزاعی و دور از واقعیات به نظرورزی مشغول باشیم. علاقه اصلی او تنها به موضوع سرمایه‌داری نبود. او به «وجود انسانی» و پتانسیل‌های انسان‌ها توجه داشت. از این جهت می‌توان گفت مهم‌ترین و ماندگارترین یادگار فلسفی او یک دیدگاه عمیق و مبتنی بر تاریخ درباره انسان‌ها و جامعه صنعتی است.

مارکس روشن کرد که سرمایه‌داری تنها یک سیستم اقتصادی نیست که از طریق آن غذا، لباس و سرپناه تولید می‌کنیم؛ بلکه این سیستم اقتصادی با یک سیستم خاص از روابط اجتماعی نیز گره خورده است.

سیستمی که کار، زندگی و فرصت‌های مردم را به روش‌های مختلفی سازمان‌دهی می‌کند و این بسته به نقشی است که افراد در فرایند تولید دارند؛ اکثر مردم در دو دسته‌بندی کلی جای می‌گرفتند: یا بخشی از «طبقه مالک» بودند یا «طبقه کارگر». منافع این طبقات اساساً با یکدیگر متضاد بود و این از نظر مارکس به ناچار منجر به درگیری بین آن‌ها می‌شد.

بر همین اساس، مارکس پیش‌بینی کرد که سقوط سرمایه‌داری و به دنبال آن انقلاب‌های طبقه کارگر اجتناب‌ناپذیر است. با این حال، نکته‌ای که ظاهراً او توجه کافی به آن نداشت، قدرت تطبیق‌پذیری نظام سرمایه‌داری بود؛ یعنی این واقعیت که نظام سرمایه‌داری با انجام تعدیل‌ها و اصلاح‌هایی در درون خودش می‌تواند خود را به نحوی از مواجهه با شورش‌ها و انقلاب‌ها خلاصی ببخشد و دوام بیاورد.

مارکس استدلال کرد که تغییرات اجتماعی توسط تنش‌هایی ایجاد می‌شوند که درون یک نظم اجتماعی موجود پدید می‌آیند؛ تنش‌هایی که حاصل نوآوری‌های فناوری و سازمانی در فرایند تولید کالاها هستند.

تغییرات ناشی از فناوری در تولید، اشکال اجتماعی جدیدی را ممکن می‌سازد، به‌طوری که اشکال و طبقات اجتماعی قدیمی از بین می‌روند و اشکال جدید جایگزین آن‌ها می‌شوند. از نظر مارکس این اتفاقی بود که همواره در تاریخ افتاده بود؛ مثلاً زمانی طبقه حاکم فئودال‌ها یا اربابان مالک زمین بودند. اما سیستم صنعتی جدید یک طبقه حاکم جدید تولید کرد: سرمایه‌داران.

مارکس بر خلاف نوعی گرایش فلسفی که انسان‌ها را صرفاً به‌عنوان ماشین‌های ارگانیک می‌دید، انسان را به‌عنوان موجودی خلاق و مولد در نظر می‌گرفت. از نظر او انسانیت از این ظرفیت‌ها برای تحول دنیای طبیعی استفاده می‌کند. با این حال، در این فرایند، ما خودمان را نیز در طول تاریخ تغییر می‌دهیم. این مسئله زندگی انسانی را از سایر حیوانات متمایز می‌کند.

مارکس می‌گفت شرایطی که مردم در آن زندگی می‌کنند به‌شدت بر روی نحوه دیدن و درک آن‌ها از جهان تاثیر می‌گذارد: «انسان‌ها تاریخ خود را می‌سازند، اما نه آن‌گونه که خود انتخاب کرده باشند».

مارکس تاریخ انسان را به‌عنوان فرآیندی می‌دید که در آن مردم به تدریج موانع خودشناسی و آزادی را پشت سر می‌گذارند. این موانع می‌توانند ذهنی، مادی و نهادی باشند. او معتقد بود که فلسفه می‌تواند راه‌هایی را ارائه دهد که از طریق آن بتوانیم پتانسیل انسانی خود را در جهان محقق کنیم.

مارکس می‌گفت نظریه‌ها نه فقط درباره «تفسیر جهان»، بلکه درباره «تغییر آن» هستند. افراد و گروه‌ها در زمینه‌های اجتماعی قرار دارند که از گذشته به ارث رسیده‌اند و این زمینه‌ها محدودیت‌هایی برای آن‌ها ایجاد می‌کند؛ اما این زمینه‌های اجتماعی در عین حال امکانات و پتانسیل‌هایی را نیز برای ما فراهم می‌کنند.

وضعیت سیاسی فعلی که ما با آن مواجهیم و دامنه اقداماتی که ممکن است برای بهبود آن انجام دهیم، نتیجه قرار گرفتن ما در مکان و زمان منحصر به فرد خود در تاریخ است. این رویکرد بر اندیشمندان مختلف در سراسر سنت‌ها و قاره‌ها تاثیر گذاشته تا پیچیدگی‌های دنیای اجتماعی و سیاسی را بهتر درک کنند و به‌طور ملموس‌تری درباره چشم‌اندازهای تغییر فکر کنند.

بر اساس رویکرد تاریخی‌اش، مارکس استدلال کرد که «نابرابری» یک واقعیت «طبیعی» نیست؛ بلکه یک پدیده اجتماعی است. او تلاش کرد نشان دهد که سیستم‌های اقتصادی مانند فئودالیسم یا سرمایه‌داری، با وجود اینکه توسعه‌های تاریخی بسیار پیچیده‌ای هستند، در نهایت ساخته دست خود ما هستند و نه نظام‌هایی طبیعی که ما لزوماً مجبور به تسلیم شدن در برابر آن‌ها باشیم.

از نظر مارکس وقتی بهره‌کشی و استثمار سیستماتیک به عنوان محصول «نظم طبیعی» تلقی می‌شود، انسان‌ها توسط ساخته خودشان به «بردگی» گرفته می‌شوند. یعنی سیستم اجتماعی خاصی که خودشان مسئول شکل‌گیری آن هستند بر آنان تسلط و سیطره می‌یابد. به عبارت دیگر، آن‌چه تولید کرده‌ایم به عنوان چیزی بیگانه با ما دیده می‌شود. مارکس این فرآیند را «از خود بیگانگی» نامید.

با وجود داشتن ظرفیت‌های خلاقانه ذاتی، اکثر انسان‌ها خود را در شرایطی که در آن کار و زندگی می‌کنند، دچار اختناق می‌بینند. آن‌ها از پتانسیل‌های خلاقانه خود بیگانه شده‌اند و انسانیت آن‌ها در فرایند تولید کالاها به چیزی «ماشینی» فروکاسته شده است.

از دید مارکس، انسان‌ها ذاتاً به سوی آزادی تلاش می‌کنند و ما واقعاً آزاد نیستیم مگر اینکه سرنوشت خود را کنترل کنیم. او معتقد بود یک نظم اجتماعی عقلانی می‌تواند ظرفیت‌های انسانی ما را هم به صورت فردی و هم جمعی تحقق بخشد و نابرابری‌های سیاسی و اقتصادی را برطرف کند.

مارکس در دورانی می‌نوشت که کارگران حتی حق رای نداشتند (زیرا رأی‌گیری به مالکان زمین محدود می‌شد) و معتقد بود «توسعه کامل و آزاد هر فرد»، همراه با مشارکت معنادار در تصمیماتی که زندگی آن‌ها را شکل می‌دهد، از طریق ایجاد یک «جامعه بدون طبقه که آزاد و برابر است» محقق خواهد شد.

مفهوم اهداف مارکس راه نوینی را برای نقد باورها و رویه‌های غالب معرفی کرد؛ باورها و رویه‌هایی که معمولاً به نفع همه تلقی می‌شوند اما در واقع منعکس‌کننده منافع و تقویت‌کننده قدرت طبقه «حاکم» هستند.

برای مارکس، باورهای فلسفی، فرهنگی و اقتصادی اغلب به منظور توجیه مزایا و امتیازات ناعادلانه‌ای عمل می‌کنند که عده کمی از آن‌ها برخوردار هستند؛ به تعبیر دیگر از نظر مارکس این باورها ساخته شده‌اند تا به مردم فرودست و استثمارشده بقبولانند که وضع آن‌ها کاملاً «طبیعی» است و بنابراین نمی‌تواند قابل دگرگونی و تغییر باشد. در حالی که طبق نگاه مارکس، در واقع میزان تغییراتی که در تاریخ مشاهده می‌شود نشان می‌دهد که این باورها طبیعی نیستند.

البته او نمی‌گفت که شکل گرفتن این باورها یک جور «توطئه» از سوی طبقه حاکم است، بلکه می‌اندیشید که این شکل‌گیری به این دلیل است که افراد در یک نظم اجتماعی معین به دنیا می‌آیند و در نتیجه یاد می‌گیرند که چگونه در چارچوب همان نظم خاص فکر کنند. از این طریق، دیدگاه‌هایی که به نظر بسیار منطقی می‌آیند، به نحوی به حفظ توزیع قدرت و ثروت به شکل کنونی آن کمک می‌کنند.

این درک بسیار مهمی است که مارکس به شکل‌گیری آن کمک کرد؛ یعنی این اندیشه که: هر یک از ما به این دلیل که در یک ساختار اجتماعی خاص به دنیا آمده‌ایم، نمی‌توانیم ذهن خودمان را از چارچوب آن ساختار خاص آزاد کنیم و بفهمیم که ساختارهای دیگری هم امکان‌پذیر هستند. تا وقتی ما به این درک نرسیم حتی نمی‌توانیم خواستار تغییر باشیم زیرا نمی‌دانیم که وضعیتی غیر از وضع موجود نیز قابل تحقق است.

مارکس همیشه آرزو داشت که تنها به فلسفه اشتغال داشته باشد، اما به دلیل این که دیدگاه‌هایش برای گرفتن یک کرسی دانشگاهی بیش از حد رادیکال و تدریوانه به حساب می‌آمدند، نتوانست این حرفه را دنبال کند. در عوض، او زندگی خود را به عنوان یک روزنامه‌نگار مبارز گذراند.

مارکس شعار «کارگران جهان متحد شوید» را متحقق کرد و انترناسیونال اول را بنان گذاشت.

اما در هر صورت مارکس یکی از غول‌های اندیشه مدرن منتقد سرمایه‌داری بود. تاثیر دیدگاه‌های او چنان گسترده و چنان عمیق و بنیادین هستند که بسیاری از مردم حتی خودشان هم نمی‌دانند که تا چه اندازه تحت تاثیر ایده‌های او هستند.

توجه مارکس به مبارزات زنان را می‌توان به طرق مختلف در طول زندگی کاری و آثار وی نشان داد. همان‌طور که دونایفسکایا (۱۹۹۱) اشاره می‌کند، در نظر بگیری که بخش «روز کاری» در سرمایه (مارکس) شامل ۸۰ صفحه کامل است که تا حدی به نقد بردگی زنان و کودکان اختصاص دارد و مارکس برای قوانینی مبارزه می‌کرد که قصد کوتاه کردن روزهای کاری و بهبود شرایط کاری آن‌ها را داشتند. مارکس در نامه‌ای به دکتر لودویگ کوگلمن در سال ۱۸۶۸ می‌نویسد: «پیشرفت بزرگی در کنگره آخر «اتحادیه کارگری» آمریکا مشهود بود، از جمله این که با زنان کارگر با برابری کامل رفتار می‌کرد. هرکسی که کم‌ترین چیزی از تاریخ بداند، به این درک می‌رسد که تغییرات اجتماعی بزرگ بدون جوشش زنانه غیرممکن است.» (مارکس و انگلس، ۱۹۶۸) دونایفسکایا استدلال می‌کند که مارکس از نظر سیاسی طرفدار «وجود خودآیین زنان» بود و برای آن مبارزه می‌کرد. او در مقام رییس اولین انجمن بین‌المللی کارگران، زنان را به سمت‌های رهبری منصوب کرد و همچنین الیزابت دمیتریووا را برای راه‌اندازی شعبه زنان بین‌الملل اول به پاریس فرستاد. دمیتریووا بعداً قرار بود سازمان‌دهنده اتحادیه زنان شود که در

اولین قیام مردم - کمون پاریس - مشارکت جدی داشت. درواقع مارکس از نزدیک کمون پاریس را دنبال می‌کرد و سرسختی و شجاعت زنان کمون را که اغلب به دلیل اعلام و مبارزه برای حق بقای خود موردسرنش قرار گرفتند، تحسین می‌کرد. (براون، ۲۰۱۳؛ دونایفسکایا، ۱۹۹۱) دغدغه او درباره ستم بر زنان صرفاً الزامی اخلاقی نبود. بهتر است فرض کنیم او به این تشخیص رسیده بود که ستم بر زنان جزء لاینفک تولید سرمایه‌داری است. یقیناً مارکس معتقد بود که روابط اجتماعی درون خانواده، روابط اجتماعی گسترده‌تر جامعه سرمایه‌داری را در خود خلاصه می‌کنند و تا زمانی که زنان به بردگی در خانه ادامه دهند، بدیل سوسیالیستی به‌طور بسنده‌ای درک نمی‌شود. مارکس و انگلس در «ایدئولوژی آلمانی» می‌نویسند:

تقسیم کار که در آن همه این تناقضات به‌طور تلویحی وجود دارند و به‌نوبه خود مبتنی بر تقسیم کار طبیعی در خانواده و تفکیک جامعه به خانواده‌های فردی متضاد با یکدیگر است، هم‌زمان بر توزیع و درواقع توزیع نابرابر اعم از کمی و کیفی کار و محصولات آن و ازاین‌رو بر مالکیت دلالت می‌کند که اساس و اولین شکل آن در خانواده قرار دارد، جایی که زنان و فرزندان، بردگان شوهر هستند. این وضعیت ابتدایی خانواده، هرچند هنوز بسیار خام، اولین شکل مالکیت است، اما حتی در این مرحله هم کاملاً با تعریف اقتصاددانان مدرن مطابقت دارد که مالکیت را قدرت غصب نیروی کار دیگران می‌نامند. علاوه بر این، تقسیم کار و مالکیت خصوصی، عبارات یکسانی هستند: چیز یکسانی در یکی با ارجاع به فعالیت تأیید می‌شود و در دیگری با ارجاع به محصول فعالیت. (۱۹۹۸: صص. ۵۲-۵۱)

زمانی که مارکس بیان می‌کند مالکیت خصوصی و تقسیم کار عبارات یکسانی هستند، به فرایند یکسان غصب نیروی کار دیگران اشاره دارد که فرد از جمله زن در جامعه را صرفاً به‌عنوان کارگر و به‌عنوان کالا تعریف می‌کند. در این‌جا هم کار و هم محصول کار حول محور فرد می‌گردد و با او به‌صورت متخاصمی مواجه می‌شود تا او را مانند برده‌ای به بند بکشد.

دونایفسکایا (۱۹۹۱) به نقل از مارکس در «مالکیت خصوصی و کمونیسم» (۱۹۵۹) اشاره می‌کند: مخالفت مارکس با مالکیت خصوصی، چیزی بیش از مسئله «مالکیت» بود. مخالفت او بیشتر ... به دلیل این واقعیت بود که «شخصیت انسان را کاملاً نفی می‌کند.» (ص. ۸۱)

به این معنا، لغو روابط مالکیت شامل تغییری در ماهیت انسان است که مارکس آن را نه ثابت بلکه از نظر اجتماعی تکوین یافته تحت شرایط خاص ماتریالیستی تاریخی می‌داند. هدف تغییر ماهیت انسان و ایجاد آگاهی سوسیالیستی در میان انسان‌ها، گویای رویکرد دیالکتیکی مارکس است که در آن رابطه‌ی بنیادینی میان تضاد مفروض - شرایط مادی و آگاهی - برقرار می‌شود و هر یک به‌عنوان جنبه‌ای از دیگری و در رابطه با دیگری وجود دارد. (آلمن، ۱۹۹۹) در واقع، این تصور که ماهیت انسان از طریق شرایط اجتماعی می‌تواند تغییر یابد، استدلال دیالکتیکی‌ای را نیز آشکار می‌کند که مارکس از خلال آن به طبیعت و انسانیت می‌نگریست. به‌این‌ترتیب، آزادی زنان در خانواده (انحلال اولین رابطه مالکیت) در نگاه مارکس نه تنها از نظر اخلاقی ضروری است (نک. میراندا، ۱۹۸۰) بلکه برای توسعه آن چیزی که چه گوارا به‌عنوان «مرد/زن نو» توصیف می‌کرد، ضروری است؛ انسانی که مسئولیت اجتماعی جمعی را با ارزش‌تر از امیال فردی می‌داند، انسانی که ارزش اشتراک، مسئولیت اجتماعی در قبال یکدیگر و کفایت را درک می‌کند به‌طوری‌که هرکسی قادر باشد آزاد از ضرورت زندگی کند و در عوض به کار خلاقانه‌اش برای رشد فکری، اجتماعی و اخلاقی شخص خود و جامعه مشغول شود. (مک لارن و مونزو) برگرفته از مقاله (زن و انقلاب: مارکس و دیالکتیک / لیلیا دی. مونزو / ترجمه روژان مظفری)

همان‌طور که مارکس پیش‌بینی می‌کرد، با توجه به هشدار صریح خود مبنی بر این که وضعیت بشریت را می‌توان طبق نحوه رفتار با زنان سنجید، انقلاب‌ها بدون رهایی زنان نمی‌توانند تا بی‌نهایت حفظ شوند و این را بارها و بارها شاهد بوده‌ایم.

در روزآوا، یک مسئله مهم دیگری که حل شده است مسئله بسیار مهم آزادی زبان‌های است. اما چنین تحولی در مفهوم قدرت چه دلیلی دارد و چه ارتباطی میان قدرت و زبان در این تحول برقرار شده است؟ اساساً زبان چه جایگاهی در این عرصه دارد؟ زبان مادری در کجای این تحول قرار دارد؟ آیا زبان مادری در این ارتباط ارزش و جایگاه بررسی دارد؟

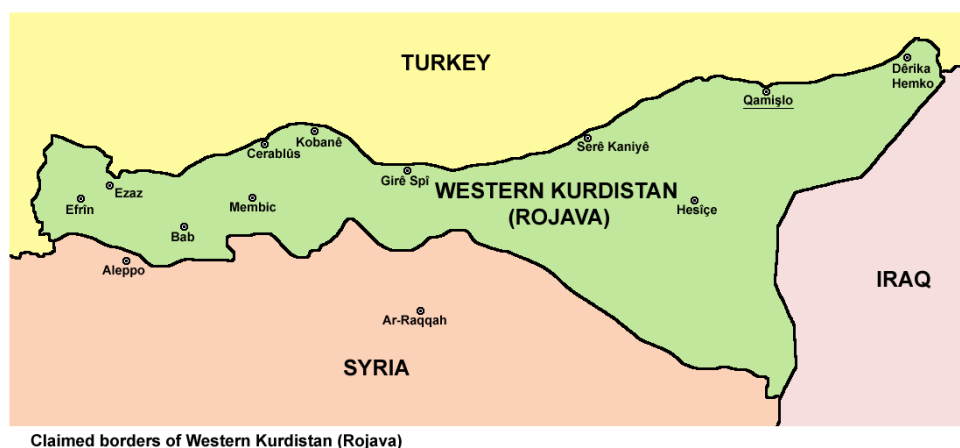
در این تحول نیز دو عنصر «زبان» و «زندگی روزمره» نقش اساسی و کلیدی دارند. البته این تحول تنها به فلسفه قاره‌ای محدود نمی‌شود بلکه فلسفه تحلیلی نیز بدین سمت کشیده شده است.

پرسش مهمی که این تحول را سبب شده، این است که رابطه «من» با جهان بیرونی را چه چیزی تعیین می‌کند؟ دکارت ذهن را آئینه عین می‌دانست بدین معنا که ذهن ما توانایی انعکاس هرآنچه درجهان هست را دارد اما کانت ادعا کرد که ذهن چنین توانایی را ندارد، ذهن انسان آئینه نیست بلکه ذهن ما ساختاری است که عقل آن را به بیرون رسوخ می‌دهد، این ساختار ذهن ما نیست که چیزها را می‌سازد بلکه ذهن ما نقشه‌ای می‌سازد و به جهان نسبت می‌دهد. این استدلال مبنایی شد که تا قرن‌ها همه بر این امر استوار باشند که رابطه «من» با جهان را «ذهن» تعیین می‌کند. ذهنی که خود به امور عینی و انسانی شکل و ساختار می‌بخشد.

اهمیت زبان باعث شد تا از ابتدا عده‌ای مانند ویتگنشتاین و راسل آن را هم‌چون ابزار رهایی فلسفه بدانند و با نگارش کتاب «رساله منطقی-فلسفی» در پی زبانی خاص و ویژه برای فلسفه باشند اما ویتگنشتاین بعدها در کتاب «پژوهش‌های فلسفی» اش از این امر سر باز زد و زبان را به جعبه ابزار تشبیه کرد. در نیمه دوم قرن بیستم نیز زبان چنان اهمیتی یافت که جایگاه سوژه خود بنیاد دکارتی را گرفت و به نقطه ثقل کلیه تحلیل‌های فلسفی، سیاسی، جامعه‌شناختی و روانکاوی تبدیل شد. زبان کلیه امور بشری را دربر گرفته به طوریکه عده‌ای آن را مولد قدرت می‌دانند و عده‌ای دیگر نیز زبان را بخشی مهم از میکروفیزیک قدرت، یعنی زبان در قدرت، می‌دانند. نسبت انسان با زبان و قدرت فوق‌العاده مبهم و در عین حال بسیار حساس است به طوریکه قوام ذات بشر در گرو زبان است.

در کشورهایی که چند زبانه و چند فرهنگی هستند، یادگیری زبانی بجز زبان مادری به طور اتفاقی امکان پذیر نیست زیرا رابطه قدرتمندی میان زبان، فرهنگ و نظام اجتماعی وجود دارد. زبان نشانه و آینه فرهنگ است، زبان، راه و روش دست‌یابی به فرهنگ است هم‌چنین نماد فرهنگ و جامعه است. ایدئولوژی، آموزش، روابط اجتماعی با حوزه زبان در ارتباط‌اند. در این راستا مدرسه، گروه‌ها، دانشگاه، همسالان، احزاب، روشنفکران، هنرمندان و سیاستمداران نقش آفرینی می‌کنند. این دستگاه قدرت است که به وسیله زبان و خطیبانش سعی در توجیه حقانیت خویش دارد، زبانی که روزانه در تمامی حوزه‌های جامعه میل به نفوذ هرچه بیش‌تر دارد. این امر در سیستم‌های دموکراتیک بسیار نرم و در مشارکت با مردم صورت می‌پذیرد که عامل بقایش نیز در همین است اما در سیستم‌های غیردموکراتیک رابطه‌ای یک سویه و یک طرفه می‌باشد و مرتب مورد تهدید قرار می‌گیرد.

نادیده گرفتن، زبان مادری خصوصاً درحوزه تعلیم و تربیت صدمات جبران ناپذیری بر پیکره جامعه وارد می‌سازد. علاوه بر آسیب‌هایی که به زبان وارد می‌سازد و راه رشد و ارتقایش را سد می‌کند به شخصیت فرد نیز آسیب‌های غیر قابل جبرانی را وارد می‌سازد. هم‌چنان که ذکر شد زبان بستر شکل‌گیری سوژه‌گی فرد می‌باشد به وسیله زبان است که فرد به وجود و هستی خودش پی می‌برد آن‌هم از طریق «دیگری» به اسم «مادر».



در نتیجه‌گیری می‌توانیم تأکید کنیم که حکومت دیکتاتوری بشار اسد برکنار شد و جای آن را یک گروه تروریستی اسلامی گرفت. گروهی که تنها بر سر رهبر این گروه، یعنی محمد الجولانی ده میلیون دلار جایزه تعیین کرده بود. اما الان محبوب دل حاکمان کشورهای غربی قرار گرفته است و یک پس از دیگری و در راس دونالد ترامپ رییس جمهور آمریکا، او را در آغوش می‌گیرند.

در ۸ دسامبر ۲۰۲۴، هیات تحریرالاشام (که نام قبلی آن جبهه النصره بود) و حامیانش دمشق را تصرف کردند. گروهی که جایگزین حکومت بشار اسد شد، تبه‌کاران مرتجع، جهادی‌های سلفی و تبه‌کارانی هستند که نسل‌کشی زنان را به یک سیاست تبدیل کرده‌اند.

ذهنیت مردانه دولتی که می‌خواهد انقلاب زن را از بین ببرد، امروز توسط هیات تحریرالاشام و با حمایت و آمریکا و... ترکیه تحریک می‌شود و به ویژه در مناطق دیرالزور، منبج و طَبقه، حملات علیه زنان عرب صورت می‌گیرد. زنان علوی و زنان دروزی ر بوده می‌شوند، مورد تجاوز قرار می‌گیرند و مجبور به ترک فرهنگ خود می‌شوند. تا جولای ۲۰۲۵، طبق آمار رسمی، بیش از ۷۱۰ زن به قتل رسیده‌اند؛ آمار واقعی بسیار بیش‌تر است. صدها زن هنوز مفقود هستند. دولت هیات تحریرالاشام قانون اساسی را بر اساس اصول شریعت تدوین کرده است. هیچ حقی برای زنان به رسمیت شناخته نمی‌شود؛ تردد به تنهایی ممنوع است، زنان در اتوبوس‌ها مجبورند در صندلی‌های عقب بنشینند، و نشستن کنار یکدیگر نیز جرم محسوب می‌شود. برای نمایش، یک وزیر «فمینیست؟!» مسیحی منصوب کردند، اما او به هیچ‌وجه نماینده زنان سوریه نیست و همانند مردان مرتجع فکر و علم می‌کند. روزنامه‌نگاران، آکادمیسین‌ها و فعالان زن بازداشت، تهدید و به قتل می‌رسند. با وجود سیاست‌های وحشیانه‌ای که به‌طور موزیانه اجرا می‌شوند، زنان سوریه چنین شرایطی را نمی‌پذیرند. سازمان‌هایی مانند شورای زنان سوریه از

ادلب تا دمشق، از لاذقیه تا حلب، همانند روژآوا و با الگوگیری از مبارزه زنان روژآوا، خود را متشکل و سازمان‌دهی می‌کنند. زنان بزرگ‌ترین نهاد خوددفاعی‌شان را با سازماندهی ایجاد خواهند کرد.

کانتون‌های روژآوا مدلی از مدیریت و اداره سیاسی و اجتماعی هستند که ضمن تمرکززدایی، بر تواناسازی تصمیم‌گیری مردمی و گسترش دموکراسی مستقیم تاکید می‌ورزند.

برای مثال، در کانتون‌ها مجلس قانون‌گذاری و شورای مردمی وجود دارد. دوازده شهر در کانتون جزیره وجود دارند که نماینده شهرها به نسبت جمعیت انتخاب میشوند. هر کمون برای انتخاب نماینده‌های خود برای سطوح بالاتر رای‌گیری می‌کند و هر شورای شهر تصمیم می‌گیرد چه کسانی به شورای مردمی کانتون راه بیابند.

کانتون‌ها، قانون اساسی، مدیریت جامعه، پارلمان، شهرداری و دادگاه‌های مختص به خود را دارند که وظیفه آن‌ها در منشور قرارداد اجتماعی مشخص شده است. در کانتون جزیره، شورای اجرایی با ۲۲ وزارت مرتبط وجود دارند که در یک شهر متمرکز نشده‌اند. وزارت داخلی و خارجی، وزارت مالی، وزارت دفاع، بهداشت، محیط زیست و ... از آن جمله هستند. مجلسی هم برای هماهنگی سه کانتون جزیره، کوبانی و عفرین وجود دارد.

بیش‌تر درآمد کانتون‌ها از نفت، گمرک، محصولات مزارع بزرگ است و پروژه‌های عظیم روژآوا توسط آن‌ها اجرا می‌شود. البته در حال حاضر به واسطه شرایط جنگی، بخش بیش‌تر کل بودجه کانتون‌ها صرف امنیت جامعه و موارد نظامی و بقیه صرف خدمات عمومی می‌شود.

عبدالله اوجلان با طرح نظریه کنفدراسیون دموکراتیک و صورت‌بندی آن، به تفصیل در مورد جامعه کمونال و ساختار کانتون‌ها سخن گفته است. برای نمونه او در مورد خودگردانی اقتصادی با تکیه بر «حفظ خاک، جنگل‌کاری، اکولوژی و کمون» می‌گوید:

«سلب مجال تنفس از جامعه کرد، بیش‌تر از آن که ناشی از فشار و ظلمی باشد که دولت-ملت حاکم علیه آن اعمال می‌کند، ناشی از تصرف ابزارهای اقتصادی جامعه کرد و تحت کنترل قرار گرفتن حیات اقتصادی‌اش است. یک جامعه پس از اینکه کنترلش را بر ابزارهای تولیدی و بازار خویش از دست داد، ممکن نیست بتواند حیات خویش را آزادانه ادامه دهد. گردها نه تنها به میزان گسترده‌ای کنترل خویش را بر ابزارها و مناسبات تولیدی از دست دادند، بلکه کنترل تولید، مصرف و تجارت نیز از دست‌شان سلب شد... در خودگردانی اقتصادی، جایی برای صنعت، تکنولوژی، توسعه و عمران، مالکیت و سکونت شهری-روستایی نافه محیط زیست و مغایر با جامعه دموکراتیک وجود ندارد. اقتصاد را نمی‌توان هم‌چون حوزه‌ای به حال خویش رها نمود تا سود و انباشت سرمایه در آن تحقق یابد. خودگردانی اقتصادی، مدلی است که در آن سود و انباشت سرمایه به سطح کمینه تقلیل می‌یابد.

قوانین مصوب در کانتون‌ها در جلسات کمون‌ها مورد بحث قرار می‌گیرد. یعنی پایین‌ترین سطوح در تصمیم‌گیری‌های کلان مشارکت می‌کنند و تصمیم‌گیری از پایین به بالا صورت می‌گیرد، این تلاشی گسترده جهت حذف حاکمیت و نقش دولت است که نیاز به پروسه نهادینه کردن دموکراسی نه تنها در توده مردم، بلکه در درون خود جنبشی که پاسدار ایده کمون‌ها است، دارد. آیا جنبش جامعه دموکراتیک که وظیفه آن هماهنگ کردن و بسیج کردن مردم در مشارکت در کمون‌ها است، در صورت مواجه با خواست مردمی متضاد با خواست‌های این جنبش چه واکنشی خواهد داشت؟

محاصره اقتصادی روژآوا و به رسمیت نشناختن کانتون‌های سه‌گانه در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی از چالش‌های بزرگی هستند که دست‌اندرکاران کانتون‌های روژآوا با آن‌ها روبه‌رو هستند.

تفاوت کانتون‌های روژآوا با کانتون‌های سوئیس و آلمان، در این است که برخلاف آن کشورها، کانتون‌های سه‌گانه ساختاری فدرال ندارند و بیش‌تر شورایی و انقلابی است.

قرارداد اجتماعی کانتون‌های روژآوا در ۹ مورد تنظیم شده‌اند که شامل اصول عمومی، اصول اساسی، شورای اجرایی، انتخابات کمیسیون عالی، دیوان عالی قانون اساسی و ... هستند. در مقدمه منشور قرارداد اجتماعی آمده است:

«ما مردم مناطق خودگردان دموکراتیک؛ کردها، عربها، آشوری‌ها (کلدانی‌ها، آرامی‌ها)، ترکمن‌ها، ارمنی‌ها و چچنی‌ها با خواست آزاد خود، این منشور را اعلام می‌کنیم که عدالت، آزادی، دموکراسی و حقوق زنان و کودکان را بر طبق اصول تعادل اکولوژیکی، آزادی عقاید و مذاهب، و مساوات و بدون هیچ‌گونه تبعیض نژادی، مذهبی، اعتقادی، آیینی و جنسیتی تضمین کنیم تا به بنیان سیاسی و اخلاقی لازم برای یک جامعه دموکراتیک برسیم، تا بتوانیم با فهم مشترک و همزیستی درون تفاوت‌ها و گوناگونی‌ها و احترام به حق مردم برای تعیین سرنوشت خود و حق آن‌ها برای محافظت از خود، عمل کنیم.»

بی‌تردید کمونیست‌ها و همه جنبش‌ها و نیروهای آزادی‌خواه و برابری‌طلب و عدالت‌جو وظیفه آگاهانه و داوطلبانه دارند طبقه کارگر و همه نیروهای آزادی‌خواه کشور خودشان را متحد کنند تا این طبقه به لحاظ موقعیت و قدرت عظیمی که در عرصه تولید دارد پیشگام همبستگی و همکاری همه جنبش‌های اجتماعی مانند جنبش زنان، جنبش دانشجویی، جنبش‌های حق‌طلب کوچک و بزرگ شود تا با سازمان‌دهی و

هدایت یک جنبش قدرت‌مند سیاسی-اجتماعی سراسری، سیستم سرمایه‌داری را واژگون کند و جامعه‌ای بسازد که در آن جامعه، هر کس به اندازه توانش کار کند و به اندازه نیازش هم سهم ببرد. جامعه‌ای که نه جنسیت و ملیت و نه رنگ و زبان نسبت به همدیگر هیچ‌گونه برتری نداشته و همه شهروندان از موضع برابر و دوش به دوش هم در جهت بالندگی جامعه تلاش می‌کنند. اما وظیفه کمونیست‌ها، نه تنها به همین جا و به چارچوب ملی و کشوری خلاصه نمی‌شود، بلکه آن‌ها به‌عنوان کمونیست‌های انترناسیونالیست، باز هم وظیفه آگاهانه و داوطلبانه‌ای دارند تا به یاری جنبش‌های سیاسی-اجتماعی حق طلب و آزادی‌خواه و عدالت‌جو بشتابند. هر چند که شاید به آن جنبش و رهبری آن، انتقادهای جدی هم داشته باشند. به عبارت دیگر، انتقاد مانع از این نمی‌شود که کمونیست‌ها در آن جنبش شرکت نکنند و جهان دیگری را ممکن سازند. بنابراین، نیروهایی که خود را کمونیست می‌نامند نمی‌توانند نسبت به تحولات جهان و در این جا روژاوا بی تفاوت بمانند و با حفظ انتقادات خود از مردم و سیستم روژاوا دفاع نکنند.

چرا که امروز یک منطقه جغرافیایی، یعنی در قلب خاورمیانه پرتلاطم و سیاه و منطقه‌ای که مذهب، ناسیونالیسم، مردسالاری، میلیتاریسم و جنگ، منطقه‌ای هم به نام «روژاوا یا همان (کردستان سوریه)، وجود دارد که در مقابل افکار عمومی مترقی جهان قرار دارد. منطقه‌ای که اداره کل جامعه و همه امورات آن‌ها از پایین و مستقیماً توسط همه ساکنین این منطقه بدون توجه به جنسیت و ملیت و باورهای مذهبی با قوانین کاملاً سکولار و انسانی و برابری طلبانه و عدالت‌جویانه اداره می‌شود؛ همه در جهت ساختن یک جامعه آزاد و برابر و دموکراتیک با موازین و معیارها و قوانین به غایت انسانی، اجتماعی و سکولار و چپ تلاش می‌کنند؛ اکنون در معرض خطرات داخلی و منطقه‌ای و جهانی قرار گرفته است. در چنین وضعیتی، مردم و سیستم سیاسی-اجتماعی روژاوا، شایسته هرگونه حمایت و پشتیبانی است!

یکشنبه نهم آذر ۱۴۰۴-سی‌ام نوامبر ۲۰۲۵

ضمیمه:

بیانیه ۳۵ حزب سیاسی روژاوا درباره اظهارات توماس باراک

۳۵ حزب و نیروی سیاسی فعال در شهرها و مناطق مختلف شمال و شرق سوریه، با انتشار بیانیه‌ای مشترک اظهارات توماس باراک، نماینده ویژه رئیس‌جمهور آمریکا در امور سوریه را رد کردند.

نیروهای سیاسی ضمن ابراز نگرانی بابت اظهارات اخیر توماس باراک، اعلام کردند:

«اظهارات باراک با نقش وی به‌عنوان میانجی و واسطه نزدیک کردن دیدگاه‌ها و نقش مثبت ایالات متحده آمریکا که در صدد برقراری امنیت و ثبات در سوریه است، مغایرت دارد.»

نیروها و احزاب سیاسی با رد اظهارات باراک، تصریح کردند: «می‌بینیم که اظهارات مذکور ما را به نقطه آغاز بحران سوریه و دلایل آغاز انقلاب مردم سوریه در ۲۰۱۱ باز می‌گرداند. آن زمان مردم علیه رژیم بعث به پا خاسته و برای آزادی و شرافت و ایجاد یک دولت متکثر و غیرمرکزی فراخوان دادند.»

در بخش دیگری از بیانیه، تأکید شد که اجزای متنوع منطقه شمال و شرق سوریه سال‌هاست که خواهان ایجاد مدلی از مدیریت بر اساس خودمدیریتی دموکراتیک هستند که تمامی اجزا را در بر می‌گیرد و از طریق نیروهای سوریه دموکراتیک (ق‌س‌د)، همراه با ائتلاف بین‌المللی در برابر تروریسم مبارزه می‌کنند.

نیروهای سیاسی با اشاره به توافقنامه ۱۰ مارس که میان فرمانده کل ق‌س‌د مظلوم عبدی و رئیس حکومت موقت سوریه احمد الشرع امضا شد، خواستار ایجاد یک راه‌حل سیاسی فراگیر از طریق مذاکره در راستای ایجاد یک سوریه دموکراتیک شدند و بر سوریه مبتنی بر همکاری، تکثر، عدالت و حکومت غیرمتمرکز، تأکید کردند.

در پایان بیانیه، ضمن اعلام حمایت از هیأت نمایندگان شمال و شرق سوریه، تأکید شد که موفقیت مذاکرات به پایبندی طرفین به اصول همکاری راستین و احترام به تفاوت‌مندی‌های یکدیگر بستگی دارد.

احزاب و نیروهایی که این بیانیه را امضاء کردند عبارتند از:

۱- حزب اتحاد دموکراتیک (پ‌ی‌د)

۲- حزب سبز دموکرات

۳- حزب صلح دموکراتیک کوردستان

۴- حزب لیبرال کورد سوریه

۵- حزب کمونیست کوردستان

۶- حزب ال‌دی‌مقراطی کوردستانی-سوری

- ۷- حزب دمکرات کوردی سوریه
- ۸- حزب چپ کورد در سوریه
- ۹- حزب چپ دمکرات کورد در سوریه
- ۱۰- حزب آینده سوریه
- ۱۱- حزب تحول الدیمقراطی کوردستان
- ۱۲- جنبش نوین کوردستان-سوریه
- ۱۳- اتحاد کارگران کوردستان(ی ک ک)
- ۱۴- هیئت الوطنی العربیه(شورای ملی عربی)
- ۱۵- حزب نوین و دمکراتیک سوریه
- ۱۶- حزب توافق دمکرات کورد در سوریه
- ۱۷- حزب بهبود-سوریه
- ۱۸- حزب آسوری دمکرات
- ۱۹- حزب برادری کوردستان(پ ب ک)
- ۱۰- حزب روژ دمکراتیک در سوریه
- ۲۱- جنبش جامعه دمکراتیک(TEV-DEM)
- ۲۲- کنگره استار
- ۲۳- حزب محافظه کاران
- ۲۴- حزب مبارزه دمکرات
- ۲۵- موج آینده کوردستان
- ۲۶- حزب دمکرات کوردستان-روژاوی کوردستان
- ۲۷- حزب تحول دمکراتیک
- ۲۸- حزب اتحاد سریانی
- ۲۹- حزب تجمع ملی کوردستان
- ۳۰- کنگره ملی کوردستان (کن ک)
- ۳۱- حزب اتحاد دمکرات کورد در سوریه (یکیتی)
- ۳۲- جنبش چپگرای انقلابی در سوریه
- ۳۳- حزب سوریه دمکرات
- ۳۴- حزب الوطن السوری
- ۳۵- حزب سوریه